



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

**ویگردی به تربیت سیاسی معلمان
بر اساس اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)**

دکتر رحمت الله مرزوقی

رابطه تغییرات اجتماعی و سیاسی با تعلیم و تربیت، به ویژه با تاکید بر نقش معلم، همواره مورد توجه محققان و صاحب نظران بوده است. «مانهایم» (Mannheim) بر این باور است که رهبران ملت، از جمله معلمان، باید به گونه‌ای تربیت شوند که قادر به فهم معنای «تغییر» باشند. از نظر وی، در نظام آموزشی، تعلیم و تربیت صحیح وجود نخواهد داشت مگر اینکه مردانی تربیت شوند که بتوانند موقعیتی را که در آن قرار گرفته‌اند بشناسند و پس از یک بررسی دقیق و همه جانبه، به تصمیم‌گیری بپردازند. او، دو قطبی بودن (Bipolarity) آموزش و پرورش را مورد تاکید قرار می‌دهد؛ به این معنی که تربیت هم وسیله‌ای برای ایجاد هم‌رنگی اجتماعی (Conformity) است و هم می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد تغییر، تحول، خلاقیت و ابداع‌گرایی (Originality) باشد (Morrish/1976، ص ۷۴).

«دنيس کارلسون» (Dennis Carlson 1987)، معتقد است که معلمان با تفکر انتقادی نسبت به نقشی که در فرآیند یادگیری دارند، با نظریه‌پردازی درباره فعالیت‌های خود و با در نظر گرفتن ایده‌هایی مانند تحقق یک جامعه عادل، می‌توانند توانایی خود را برای مواجهه با وضع موجود نشان دهند. آنان به جای اینکه صرفاً اصلاح طلب باشند، باید تحول‌جو (Transformative) نیز باشند (Pinar 1998، ص ۲۶۰).

در ارتباط با چگونگی استفاده از معلمان در جوامع سرمایه داری، مایکل اپل (Michael Apple ۱۹۹۵) واژه «پرولتاریا نیش» (proletarianization) را به کار می‌برد. اگر «پرولترها» را کارگران حقوق بگیر و مزدور بدانیم، که جز نیروی کار خود که ناگزیر از فروش آن هستند، چیز دیگری ندارند، می‌توان واژه گفته شده را به «مزدور سازی معلمان» ترجمه نمود.

یعنی معلمان، تنها افرادی هستند که نیروی کار خود را در جهت اهداف نظام سرمایه داری به کار می‌برند و در عوض، حقوق و مزد دریافت می‌نمایند و این مسئله باعث از خود بیگانگی آنان می‌شود. با این کار، منزلت معلمان تا حدّ یک پیچ و مهره و ابزار مورد استفاده تنزل می‌یابد و آنان را از مقام انسانی و حرفه‌ای‌شان دور می‌سازد (Woods 1997، مقدمه). معلمان باید با استفاده از آگاهی، نیروی خرد و دانش خویش، این وضعیت را دگرگون نموده و در جهت رفع نابرابری‌های اجتماعی اقدام کنند.

«ژيرو» (Giroux، ۱۹۸۵) بر اساس نظریه انتقادی خود، معتقد است که معلمان باید به عنوان روشنفکران تحول‌آفرین (Transformative intellectuals) فعالیت کنند و از ایفای نقش افراد فنی پر مهارت (Skillful Technician) اجتناب ورزند (Pinar 1996، ص ۲۶۰). از نظر وی، معلمان دارای علائق سیاسی و اجتماعی هستند که بر فعالیت آموزشی آنان و ارزش‌هایی که به دنبال مشروعیت بخشیدن به آن‌اند، تأثیر می‌گذارد. وی بر این باور است که اگر معلمان به دنبال تربیت شهروندانی منتقد (Critical citizens) باشند، به افرادی روشنفکر تحول‌آفرین تبدیل خواهند شد. به علاوه، ایفای این نقش، مستلزم آن است که به تجارب یادگیری دانش‌آموزان نیز آهنگی فعال داده شود (Rich 1992، ص ۸۸).

ایفای نقش روشنفکری، مستلزم آگاهی معلم از فرهنگ سیاسی اجتماعی حاکم و فراهم بودن شرایط برای فعالیت نیز می‌باشد. در این باره لازم است که معلمان همراه با دانش‌آموزان به کالبد شکافی، تحلیل و نقد و بررسی مسایل اجتماعی بپردازند و راه حل بحران‌های موجود را تعیین کنند. «هریس» (Harris، ۱۹۹۵) بر این باور است که ایفای نقش «روشنفکر تحول‌آفرین»، معلم را وامی‌دارد تا علاوه بر چشم اندازی انتقادی به مسایل جامعه، دانش‌آموزان خود را نیز این‌گونه تعلیم دهد. از نظر وی، باید در همان سال‌های اولیه، چنین اخلاقی در دانش‌آموزان شکل گیرد تا آنان بتوانند در دوره‌های بعدی زندگی، از آن بهره‌جویند (White 1998، صص ۲۳۳-۲۳۰).

«آرون ویتز» (Aronwitz) و «ژيرو» (۱۹۸۵) ایفای این نقش را چندان آسان نمی‌دانند. آنها معتقدند که معلمان به دو گروه «تحول‌جوی منتقد» (Critically transformative) و «انطباق‌جو» (Accommodating) تقسیم می‌شوند. گروه نخست، نقش‌ها و فشارهای متضادی را تحمل می‌کنند، در حالی که گروه دوم، جوایز، ارتقاء و پاداش‌هایی را کسب می‌کنند (همان، ص ۲۲۶). «ریچ» (Rich، ۱۹۹۲) بر این باور است که اگر معلمان به عنوان افراد روشنفکر تحول‌آفرین در نظر گرفته شوند، ضروری است که هم تربیت را سیاسی‌تر و هم سیاست را دارای بعد تربیتی بیشتری بدانیم. سیاسی‌تر دیدن تربیت، به معنای آن است که مدارس را مستقیماً در حوزه مسایل سیاسی قرار دهیم. این نگاه به معلمان و دانش‌آموزان کمک می‌کند که باوری عمیق برای مقابله با نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در درون و بیرون مدرسه پیدا کنند. تربیتی‌تر دیدن سیاست نیز به معنای استفاده از شیوه و نوع تعلیم و تربیتی است که دانش‌آموزان را به نیروهای

منتقد و سیاسی تبدیل سازد و البته پرورش انسان‌های منتقد و روشنفکر برای به وجود آوردن یک جامعه آزاد، امری ضروری است (Rich 1992، ص ۸۸).

«گرامت» (Madelein Grumrt, ۱۹۸۸) معتقد است که وقتی کار معلم در ارتباط با ساختار پیچیده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نگرسته می‌شود، وظیفه دشواری به نظر می‌آید؛ چراکه صاحب اختیار کردن معلمان و دانش‌آموزان، برای آنکه بتوانند رهبری نوع تربیت رهایی‌بخش (Emancipatory education) را به عهده گیرند، وظیفه مهمی است و اندیشمندان تعلیم و تربیت، باید آن را از چشم‌انداز تفکر انتقادی دوران پست‌مدرن (Post Modern) مورد توجه قرار دهند (Slattery 1998، صص ۲۰۴-۲۰۳).

از نظر «کین چلو» (Kincheloe, ۱۹۹۳) معلمان انتقادی، در دوره پست مدرن از لحاظ سیاسی بی‌طرف نیستند، بلکه اشکالی از علم را بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهند، برخی از باورها را به گونه‌ای ویژه مشروعیت می‌بخشند و از برخی دیگر سلب مشروعیت می‌کنند (همان، ص ۲۶). از آنجا که نظام‌های آموزشی عموماً جهت‌گیری محافظه‌کارانه (Conservative) دارند، سعی می‌کنند تا علاوه بر کنترل معلمان، از نیروی آنان نیز در جهت حفظ وضع موجود استفاده کنند و شاید به همین دلیل، فرصت انتخاب، ابتکار و مشارکت در مسایل به آنان داده نمی‌شود.

«آزبورن» (Osborn, ۱۹۹۶) و دیگران معتقدند که اگر به معلمان فرصت ابداع و نوآوری داده شود، آنها به خوبی از آن استقبال می‌کنند. عدم ارزیابی فرصت به آنان، نوعی حرفه‌زدایی (De-skilling) از کار آنان است و موجب از دست دادن مهارت‌ها، روزمره سازی فعالیت‌ها، فقدان احساس مسئولیت در برنامه ریزی، جایگزینی فعالیت‌های مجزا به جای فعالیت‌های همه جانبه، کار بروکراتیک و خسته کننده، فقدان فرصت تفکر، کاهش اضطراب کاری، تضعیف استقلال و کنترل معلمان و به طور کلی، تبدیل کار حرفه‌ای و همه جانبه آنان به کاری صرفاً فنی و تکنیکی است.

از نظر اپل (۱۹۹۵) همان گونه که بحران مالی دولت‌ها عمیق‌تر می‌شود و شرایط زندگی کارکنان ناامن‌تر می‌گردد، کار معلمان نیز بیشتر جنبه اقتصادی و سیاسی به خود می‌گیرد؛ به گونه‌ای که امکان عمل سازمان یافته مبتنی بر خودآگاهی (Self-conscious organized action) آنان افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، در شکل فعالیت‌های غیررسمی، فرهنگ کاری معلمان در اقدامات آموزشی به کار گرفته می‌شود. این موضوع یک فرآیند تربیت سیاسی است؛ چراکه معلمان تلاش می‌کنند تا حداقل، کنترل بخشی از شرایط کاری خود را به عهده گیرند. به علاوه، معلمان در درون مدارس دارای استقلال نسبی هستند و بر اساس ایدئولوژی حرفه‌ای خود، ابداعات و تغییراتی که متناسب با دیدگاه آنان باشد را می‌پذیرند (اپل ۱۹۹۵، ص ۸۰).

به دلیل آنکه معلمان دارای نیروی عمده و تأثیرگذاری بر جریان تعلیم و تربیت نسل نو هستند، مورد توجه جدی دولت‌ها و تحولات آنان قرار دارند. در این باره، چادبورن

(Chadbourne) در بررسی وضعیت تربیت معلم در کشور کانادا، به این نتیجه رسید که دولت جدید ائتلافی محافظه کار، در مقایسه با دولت‌های پیشین، تغییرات و پیشرفت‌های قابل توجهی را در برنامه تربیت معلم متناسب با نیازهای جامعه به وجود آورده است (چادبورن ۱۹۹۷، صص ۷-۲۷).

برنمن (Brenneman) در پژوهشی به این نتیجه رسید که دانش، اطلاعات و شخصیت معلم، تأثیر عمده‌ای بر تربیت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان دارد. یافته‌های پژوهشی تأکید دارند که معلمان با قرار دادن دانش‌آموزان در معرض دیدگاه‌های مختلف، بررسی سوگیری‌ها در تفاسیر تاریخی و بیان داستان‌هایی درباره نقش افراد در تحولات تاریخی، آنان را به موضوعات سیاسی اجتماعی مرتبط و علاقه‌مند می‌سازند. اگر معلمان فضای کلاس درس را بر اساس یک الگوی تعامل دموکراتیک تنظیم کنند، این جریان، الگویی برای تمرین و مشارکت زندگانی دموکراتیک برای آنان خواهد بود (برنمن ۱۹۹۷).

پس از طرح اجمالی دیدگاه‌های موجود درباره نقش معلم، اینک پرسش اساسی آن است که با توجه به بروز انقلاب اسلامی و ایجاد تغییرات اساسی در جامعه و پیدایش نظام سیاسی جدید بر اساس اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، چه انتظارات سیاسی‌ای از معلمان وجود دارد؟ آیا آنان تنها ابزارهایی ایدئولوژیک در جهت حفظ وضع موجودند، یا باید در ایجاد تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی مورد نظر نیز کوشا باشند؟ در این رابطه، نقش معلمان در تربیت سیاسی دانش‌آموزان چگونه ارزیابی می‌شود؟

پاسخ به این پرسش‌ها، مستلزم بررسی اجمالی اندیشه سیاسی و نقش معلم از دیدگاه امام خمینی (ره) خواهد بود.

مروری اجمالی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

هر گاه نظام سیاسی در جامعه‌ای تغییر یابد، به تبع آن، تمامی نهادهای اجتماعی نیز دست‌خوش تغییر و تحول خواهند شد. نهاد آموزش و پرورش نیز از این قاعده مستثنا نیست و تغییرات اساسی مانند انقلاب، موجب تغییر و تحول در ساختار، اهداف و محتوای آن خواهد شد؛ چرا که اولاً، آموزش و پرورش نهادی اجتماعی است و با تحولات آن ارتباطی تنگاتنگ دارد و ثانیاً دارای موجودیت و هویت مستقلی نیست، بلکه ساختار، اهداف، محتوا و روش‌های آن، برگرفته از وضعیت خاص فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. به علاوه، تحولات بنیادین سیاسی و اجتماعی، نیازمندی‌های تربیتی جدیدی دارد و به عبارت دیگر، نهاد آموزش و پرورش باید با تربیت شهروندانی متناسب با ارزش‌های جدید، نقش کارآمدی در بازسازی و نوسازی جامعه ایفا کند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که پیدایش نظام سیاسی جدید تنها یکی از اقدامات اساسی و اولیه

بعد از انقلاب بوده است و باید در پرتو آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی، تغییر و تحولاتی در همه نهادها، از جمله آموزش و پرورش، صورت گیرد. اهمیت دیگر این مسئله آن است که با تکیه بر تعلیم و تربیت به عنوان بستری مناسب و طبیعی، امکان تداوم و تحقق تدریجی آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (علیه السلام) در نسل‌های حال و آینده پدید می‌آید. به علاوه، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، با خواست و مشارکت مردم و رهبری و بر اساس اندیشه سیاسی امام خمینی (علیه السلام) تشکیل گردید. نظریه و نظام سیاسی مورد نظر امام خمینی (علیه السلام)، جزء جدانشدنی جهان‌بینی و باورهای دینی ایشان بود. امام خمینی (علیه السلام) سیاست را در چارچوب مکتب اسلام مورد توجه قرار می‌دادند. از نظر ایشان، سیاست به معنای «راهبری به سوی خداوند» است که بیانگر آمیختگی مفهوم دین و سیاست است (قاضی زاده ۱۳۷۵، ص ۶۴-۶۵). امام (علیه السلام)، اهتمام اسلام به حکومت و روابط سیاسی اقتصادی را نخست، فراهم آوردن شرایط لازم برای تربیت انسان مهذب و با فضیلت می‌داند؛ یعنی، حکومت باید شرایط مساعدی برای تربیت انسان مؤمن فراهم آورد (امام خمینی (علیه السلام) ۱۳۷۸، ص ۳۳). در این معنا، حکومت اسلامی، اساساً دارای جهت‌گیری و کارکردی تربیتی است.

از نظر امام خمینی (علیه السلام) مشروعیت حکومت اسلامی، هم از ناحیه شارع مقدس و هم از ناحیه مردم است. از نظر ایشان، بدون شریعت، نظام سیاسی شکل نمی‌گیرد و بدون مردم نیز حکومت اسلامی محقق نمی‌شود. از این رو شرط فعلیت نظام سیاسی اسلام، هم ولایت است و هم مردم (مقیمی ۱۳۷۸، ص ۱۴۹).

امام خمینی (علیه السلام) درباره بُعد مشروعیت الهی حکومت می‌فرماید: «تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم به حکومت خداست که می‌فرماید «اطیعوا الله واطیعوا الرسول» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا اولوالامر نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (ولایت فقیه، ص ۳۵).

در رابطه با بعد مشروعیت مردمی نظام اسلامی، نظر امام (علیه السلام) این است که «اینجا آزاد ملت حکومت می‌کند؛ این ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت بر هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد» (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۹). بنابراین امام خمینی (علیه السلام) هم چنان که بر بعد مشروعیت الهی تأکید داشتند، به آرای مردم نیز توجه می‌نمودند؛ به گونه‌ای که هرگز حاکمیت الهی را به معنای بی توجهی به رأی مردم در نظر نمی‌گرفتند؛ چرا که احکام اسلامی و حکومتی آن که برای هدایت تک تک افراد جامعه است، نمی‌تواند نسبت به رأی، نظر و نقش مردم بی‌اعتنا باشد.

امام (علیه السلام) با تکیه بر نظریه سیاسی خویش، نوع حکومت را نیز «جمهوری اسلامی» اعلام نمودند و درباره ویژگی‌های آن بیان داشتند: «ما می‌خواهیم یک حکومت الهی باشد، موافق میل مردم، رأی مردم و موافق حکم خدا؛ آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم

هست، مردم مسلمان‌اند، الهی هستند» (کوثر، ج ۲، ص ۲۵۰). ایشان در جای دیگر فرمودند: «حکومت اسلامی... حکومت ملی است، حکومت مستند به قانون الهی و آراء ملت است... با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که بر خلاف آراء ملت عمل بکند، قهراً ساقط است» (صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۸۷).

به همین دلیل امام (علیه السلام) اهتمام خاصی به نقش مردم در تعیین سرنوشت خویش داشتند. از نظر ایشان از حقوق اولیه هر ملتی است که نوع و شکل حکومت خود را تعیین و در سرنوشت خویش دخالت داشته باشد (همان، ج ۳، ص ۴۲).

امام خمینی (علیه السلام) بر ضرورت وجود نقد و ارزیابی در جامعه نیز تأکید جدی داشتند: «نباید ماها گمان کنیم هر چه می‌گوییم و هر چه می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه، یک هدیه الهی برای رشد انسان است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

از نظر امام (علیه السلام) هر فردی حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح و به او انتقاد کند (همان، ج ۳، ص ۸۶). به همین دلیل بود که امام (علیه السلام) آرزوی جامعه‌ای منتقد و ارزیاب‌گر را داشتند و نوید چنین جامعه‌ای را می‌دادند: «جامعه فردا، جامعه‌ای ارزیاب و منتقد خواهد بود که در آن تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست» (آیین انقلاب اسلامی، ص ۳۳۷).

موضع امام (علیه السلام) درباره نقد و انتقاد، برگرفته از دیدگاه ایشان درباره امر به معروف و نهی از منکر است. ایشان معتقد است که همه افراد باید در امور، امر به معروف و نهی از منکر کنند تا جلوی انحرافات احتمالی جامعه اسلامی گرفته شود (همان، ص ۱۲۱). از نظر امام (علیه السلام) عموم مردم موظف‌اند از انحراف از مسیر اسلام، در هر کس که آن را مشاهده می‌کنند، از بالاترین تا پایین‌ترین مقام، بلافاصله جلوگیری کنند (تبیان، دفتر بیست و یکم، ۱۳۷۸، ص ۵۶).

پس اولاً، امام (علیه السلام) حکومت و سیاست را در راستای هدف و آرمان اساسی مکتب اسلام، یعنی انسان‌سازی در نظر داشتند؛ ثانیاً، برای حکومت، وظیفه، مسئولیت و مشروعیتی الهی قائل بودند؛ ثالثاً، مردم را صاحب نقشی اساسی در فعلیت و مشروعیت نظام اسلامی می‌دانستند؛ رابعاً، رسیدن به آرمان‌های دینی و تکامل و سعادت را فرآیندی مداوم و مستمر می‌دانستند که همواره موانعی در مقابل آن وجود خواهد داشت و باید با هوشیاری و ارزیابی مداوم، از انحراف احتمالی در این فرآیند جلوگیری کرد و خامساً، مردم را صاحب نقشی اساسی در فرآیند پاسداری، تحکیم و توسعه ارزش‌های اسلامی و سیاسی می‌دانستند. بر اساس این دیدگاه، مردم باید به گونه‌ای تربیت شوند که دارای روحیه مشارکت، احساس مسئولیت و نظارت بر امور سیاسی و اجتماعی جامعه باشند. امید که نهاد آموزش و پرورش جمهوری اسلامی بتواند نسل نو را بر اساس مبانی و ویژگی‌های اساسی مورد نظر امام خمینی (علیه السلام) از لحاظ سیاسی تربیت نماید.

نقش معلم از دیدگاه امام خمینی (علیه السلام)

امام خمینی (علیه السلام) تربیت را نیز در پرتو جهان بینی و ایمان دینی می‌نگرد و معتقد است که اسلام در کنار مقررات اجتماعی و اقتصادی، به تربیت انسان بر پایه ایمان نیز تأکید می‌ورزد و در هدایت جامعه از این بعد، بیشتر برای هدایت انسان به طرف تعالی و سعادت عمل می‌کند (صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰).

از نظر امام خمینی (علیه السلام)، تربیت مبتنی بر ایمان و تزکیه، از نیازمندی‌های اساسی جمهوری اسلامی است: «جمهوری اسلامی محتاج به تربیت و تزکیه است؛ تمام قشرهای ملت ما و همه ملت‌ها احتیاج به تربیت و تزکیه دارند، احتیاج به تعلیماتی که از ناحیه انبیا آمده است دارند» (همان، ج ۱۳، ص ۲۸۶).

امام (علیه السلام) در جریان تعلیم و تربیت اسلامی، نقشی مهم و اساسی برای معلمان قایل بودند؛ به گونه‌ای که آن را هم‌تراز با نقش پیامبران دانسته و در این باره فرموده‌اند: «نقش معلم در جامعه نقش انبیاست. انبیا معلم بشر هستند... معلمی نقش مهمی است که همان نقش تربیت است که اخراج من الظلمات الی النور است (همان، ج ۸، ص ۲۳۹).

از دیدگاه امام (علیه السلام) معلم امانت‌داری است که غیر از همه امانت‌ها، انسان امانت اوست. از نظر ایشان، این «شغل در عین حال که بسیار شریف و ارزنده است، از باب اینکه شغل انبیاست که برای انسان‌سازی آمده بودند، لکن مسئولیت بسیار بزرگ است، چنانچه مسئولیت انبیا هم بسیار بزرگ بود» (آیین انقلاب اسلامی، ص ۲۳۲).

امام (علیه السلام) وظیفه معلمان را در حفظ استقلال و پاسداری از ارزش‌های اسلام و نظام جمهوری اسلامی، بسیار مهم می‌داند و بیان می‌دارد: «معلمان خیلی مقام بزرگ دارند و خیلی مسئولیت بزرگ؛ اگر معلمان ما کوتاهی می‌کنند در تعلیم، مسئول هستند. معلمین هستند که می‌توانند مملکت را حفظ کنند، استقلال مملکت را» (صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۴۰) و در جای دیگری تأکید می‌کند که اگر جوانان تربیت صالحی داشته باشند، مملکت صالحی خواهیم داشت و اگر خدای ناخواسته، تربیت‌های غیر الهی شدند، مملکت از دست ما خواهد رفت. از این رو ایشان هشدار می‌دهند که «معلم بیدار شو» (همان، ص ۱۴۰).

امام خمینی (علیه السلام) تربیت سیاسی دانش‌آموزان را از جمله وظایف مهم معلمان در جمهوری اسلامی می‌داند و می‌فرماید: «آقایانی که تربیت بچه‌ها را می‌کنند، مسایل سیاسی روز را هم به آنها تعلیم بکنند. نمی‌گویم همه این باشد، همه چیز باشد... هم تربیت‌های علمی بشود مطابق هر سیستمی که هست و هم تربیت سیاسی بشود (کوثر، ج ۳، ص ۴۹۳).

نتیجه‌گیری

در پیشینه بحث مربوط به نقش معلمان در مسایل سیاسی و اجتماعی، بر این نکته تأکید شد

که معلمان به عنوان نیروهای روشنفکر و منتقد، باید در رفع نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی جوامع کوشا باشند.

معلمان می‌توانند با کسب آگاهی لازم درباره مسایل، مشکلات و نیازمندی‌های اجتماعی و با تربیت سیاسی مطلوب دانش‌آموزان، نقش خود را در جهت ایجاد تحولات و مقابله با بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به خوبی ایفا کنند. ایفای نقش یاد شده، به توانایی و نقش محوری آنان در تربیت نسل نو وابسته است.

اگر معلمان دارای علائق و جهت‌گیری‌های سیاسی باشند، بدون تردید این‌گرایش‌ها در جریان تربیت به دانش‌آموزان نیز منتقل خواهد شد. البته معلمان ممکن است از تأثیر و نقش کارآمد خود به خوبی آگاه نباشند یا از آن استفاده نکنند، اما متولیان امر تربیت، به ویژه طراحان و سیاست‌گذاران نهادهای آموزشی، از این توانایی‌ها به خوبی آگاه‌اند و در جهت اهداف خود از آنها استفاده می‌کنند. حتی آگاه نکردن معلمان از نقش و کارکردهای سیاسی و اجتماعی خود نیز ممکن است عالمانه برنامه‌ریزی شده باشد. از سوی دیگر ممکن است وارد کردن معلمان به جریان‌های سیاسی و اجتماعی، ناشی از ضرورت استفاده از توانایی‌های آنان در جهت اهداف خاص سیاسی و اجتماعی باشد.

بر این اساس، عموماً تربیت معلم در جوامع مختلف در راستای هدف‌ها و نیازهای جامعه صورت می‌گیرد؛ یعنی ممکن است از نیروی معلمان در جهت حفظ وضع موجود و پاسداری از ارزش‌های سیاسی حاکم بهره برده شود و یا از توانایی تأثیرگذاری آنان، در جهت پدید آوردن یا استمرار بخشیدن به تحولات سیاسی و اجتماعی استفاده گردد. در این باره، تحلیلی اجمالی از دوران انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که معلمان، در جریان انقلاب از نیروهای عمده و محوری و طلایه داران نهضت بودند. آنها عموماً کلاس‌های درس را به کانون آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل نمودند و در جریان انقلاب نیز مستقیماً همراه با دانش‌آموزان حضور داشتند.

تداوم نقش انقلابی و سیاسی آنان در نظام جمهوری اسلامی نیز مستلزم شناخت، آگاهی و بازنگری در نقش سیاسی، اجتماعی‌شان به عنوان نیروهای تأثیرگذار در هدایت و تربیت سیاسی دانش‌آموزان و نسل نو از سوی مسئولان آموزش و پرورش می‌باشد که لازم است پس از آن، به طراحی یا اصلاح برنامه‌های تربیت معلم پرداخته شود؛ زیرا بدون انجام برنامه‌ریزی و آموزش‌های اساسی، نمی‌توان آگاهی، نگرش و مهارت‌های لازم را به معلمان منتقل نمود.

در این باره لازم است معلمان به اصول و مبانی تئوریک جمهوری اسلامی، یعنی همان اصول اساسی اندیشه سیاسی بنیانگذار جمهوری اسلامی و دستور کار آن، یعنی قانون اساسی، به خوبی آگاه باشند تا بتوانند در راستای آنها به ایفای نقش خود و تربیت سیاسی مطلوب دانش‌آموزان بپردازند.

اگر تکیه بر نظارت، مشارکت و مسئولیت مردم در مسایل سیاسی، از جمله اصول اساسی

مورد نظر امام (علیه السلام) باشد، تربیت سیاسی نسل نو در چارچوب اصول یاد شده، مستلزم آگاهی معلمان و استفاده از روش‌های تربیتی متناسب با آن است. اگر معلمان از راه آموزش‌های لازم در یک فرآیند کاملاً آگاهانه و مشارکتی، همراه با مسئولیت و ارزیابی مداوم از روند تحولات سیاسی اجتماعی به عنوان مسئولیتی فردی قرار گیرند، بدون تردید دانش‌آموزان را نیز در این فرآیند قرار خواهند داد.

به علاوه، معلمان از دیدگاه امام خمینی (علیه السلام) دارای نقش و مسئولیتی همسان با پیامبرانند که باید علاوه بر تلاش در جهت رشد معنوی و الهی دانش‌آموزان، نقش مصلحانه و وظیفه پاسداری از استقلال و اصول نظام جمهوری اسلامی را نیز ایفا کنند. آنان به عنوان نیروی مصلح، حافظ و پاسدار ارزش‌های اسلامی، باید با شناخت اصول و مبانی نظری اندیشه سیاسی امام (علیه السلام)، نقش یک «مصلح» و «ارزیاب مداوم» جریان رشد و تعالی الهی جامعه را ایفا کنند.

آنها باید علاوه بر آگاه ساختن دانش‌آموزان از اصول و ارزش‌های سیاسی مورد نظر امام (علیه السلام)، خود و دانش‌آموزان را به ارزیابی مداوم و تطبیقی از حکومت و کارگزاران آن با ملاک‌ها و معیارهای مورد نظر و ادار سازند. امام خمینی (علیه السلام) معتقد است که اگر این وظیفه به خوبی انجام شود، راه بروز انحرافات احتمالی مسدود و از تکرار تاریخ صدر اسلام جلوگیری خواهد شد.

انقلاب اسلامی نیز که محصول خون صدها هزار شهید و ایثارگری‌های ملت انقلابی ایران است، نیازمند پاسداری، حفاظت و تداوم است. پاسداری از این دستاورد و تلاش در جهت حفظ روند آن و حرکت به سوی اهداف و آرمان‌های آن در نسل‌های بعد، نیازمند تلاش الهی و انقلابی معلمان به عنوان الگوها و نیروهای تأثیرگذار در جریان تعلیم و تربیت سیاسی نسل نو است. آیا اگر معلمان با اندیشه‌های سیاسی امام (علیه السلام) و دستور کار نظام جمهوری اسلامی یعنی قانون اساسی آشنا نباشند، می‌توانند به تربیت سیاسی مطلوب دانش‌آموزان بپردازند؟ آیا آگاه نبودن معلمان از روش‌های مطلوب تربیت سیاسی دانش‌آموزان در جمهوری اسلامی، جریان تربیت نسل نو را مختل نخواهد ساخت؟ آیا اگر جایگاه سیاسی معلمان در نظام آموزشی جامعه به خوبی تبیین نگردد، امکان تربیت سیاسی مطلوب دانش‌آموزان و استفاده از قابلیت‌های معلمان در این باره وجود خواهد داشت؟ و...

در یک جمع بندی باید گفت که در مقایسه با دیدگاه‌های موجود درباره نقش معلم، معلم از دیدگاه امام خمینی (علیه السلام) و اندیشه‌های سیاسی و تربیتی ایشان، یک «مصلح»، «هدایت‌گر» و «روشنفکر مسلمان و انقلابی» است که علاوه بر آنکه، خود اهل مسئولیت، مشارکت، آگاهی و تحلیل سیاسی است، دانش‌آموزان را نیز در این جهت هدایت و تربیت می‌نماید.

از این نظر، معلمان دارای نقشی دوگانه‌اند: نخست باید با شناخت و انتقال مبانی و اصول نظری دیدگاه امام (علیه السلام) و جمهوری اسلامی به دانش‌آموزان، در جهت پاسداری از ارزش‌های اسلام و انقلاب بکوشند و دیگر آنکه با جهت‌گیری انتقادی و ارزیابانه خود و تربیت انتقادی

دانش‌آموزان، با مقایسه مستمر عملکرد کارگزاران حکومت با معیارهای اسلام و انقلاب، نقش عمده‌ای در جلوگیری از انحرافات احتمالی ایفا کنند.

در این رابطه، به منظور آماده سازی مطلوب معلمان لازم است مطالعاتی درباره ابعاد تربیت سیاسی معلمان، هم‌چون: احساس مسئولیت، آگاهی‌ها، مهارت‌ها و... صورت گیرد و سپس با استفاده از برنامه‌های آموزشی مطلوب و یا آموزش ضمن خدمت، آگاهی‌های لازم به آنان داده شود. آموزش‌ها و تربیت سیاسی نباید به دروس یا معلمان دروس خاص محدود شود، بلکه نیازمندی‌های موجود، مستلزم فراگیر شدن برنامه‌های آموزشی برای همه معلمان و مدیران است.

برنامه تربیت سیاسی معلمان، باید بر اساس جهت‌گیری، اصول، اهداف و دروس منظم و آموزش‌های مستمر صورت گیرد. برای نمونه، برنامه‌ها باید در بردارنده دروسی همچون اندیشه‌های سیاسی امام (علیه السلام)، بررسی تطبیقی نظام‌های سیاسی، تحلیل روند تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه، بررسی نقش معلمان در جریان تحولات سیاسی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و روش‌های تربیت سیاسی دانش‌آموزان در آموزش و پرورش جمهوری اسلامی باشد.

منابع

فارسی

۱. قاضی‌زاده، کاظم (۱۳۷۷): *اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی (علیه السلام)*، ج ۱، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
۲. امام خمینی (علیه السلام) (۱۳۷۸): *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، ج ۹، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام).
۳. —: *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام).
۴. مقیمی، غلامحسین (۱۳۷۸): *امام خمینی (ره) ولایت فقیهان و مشارکت مردم، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی*، سال دوم، شماره پنجم، (ویژه یکصدمین سال تولد امام خمینی (علیه السلام)).
۵. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام) (۱۳۷۸): *تبیان؛ آثار موضوعی*، دفتر بیست و یکم، امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام خمینی (علیه السلام)، ج ۲، تهران.
۶. —: *کوتر*، مجموعه سخنرانی‌های امام خمینی (علیه السلام)، ج ۳، تهران.

انگلیسی

1. Morrish, Ivor (1976): *The sociology of education*. George Allen and unwin ltd. london.
2. Pinar, W.F. et al (1996): *understanding Curriculum*. peter lang publishing, INC. ,new york.

3. Woods, peter et al (1997): **Restructuring schools, reconstructing teachers: responding to change in the primary school.** open university press, Introduction.
4. Rich, john M.(ed) (1992): **Innorations in education: reformers and their critics.** sixth edition. Allyn and Bacon. Boston.
5. White, patricia (1995): **critical conversation in philosophy of education.** wendy kohli (ed). Routledge, new york and london.
6. Slattery, patrick (1995): **curriculum development in the post modern era.** Garland publishing, INC. new york and london.
7. Apple, Michael w.(1995): **Education and power.** second edition. Routledge, new york and london.
8. Chadbourne, rod (1997): **Teacher education in Australia: What difference does a new gorerment mark?** journal of education for teaching; Vo. 23, n1.
9. Brenneman, E.M. (1997): **Everyday democracy: A study of two teachers perspective on social education.** A PIIP dissertation research projects, university of Delaware.